

**The Role of Debate in Political Protests Expression
Contemplating the Literary Texts through the 4-7th Century AH**

Maryam Bolouri¹

Abstract

If we consider part of resistance literature as a protest to the ruling class, undoubtedly poor and needy people are the most prominent in this respect. By examining literary texts, one thing which is strikingly prominent is the way of protesting, in addition to the courage and dignity of this group. The purpose of this article is to look more closely at the objections raised in the literary texts of the fourth century until the end of the seventh century and a common feature of these political criticisms. By studying poetry and prose texts, common features were seen in most of the works, and the results of the surveys showed that the objecting method of old women, farmers, dervishes, ascetics, and even crazy people, is based on dialogue and debate, of course, an unequal debate that on one side of this is usually a powerful kingdom, and the other is a widow or a dervish one. These debates, which are generally pursued by the king and start with the intention of humiliating is followed up by the second party, who first shows himself unwitting, and are ended in a marvelous way in his favor. The reason for the superiority of these eloquent poor people is having eloquence and rhetoric in their speech, and their words are mostly adorned with verbal and spiritual ornaments. Here are some examples of these debates.

Keyword: Literary texts, Protest literature, Debate.

¹. Assistant professor of Persian Language and Literature, Najaf Abad Branch, Islamic Azad University, Najaf Abad, Iran. Email: bolourimaryam@yahoo.com

1. Introduction

Resistance literature exists in all types of literary genres and has its specific features considering the literary genre. In Persian, it could be assumed that protest literature has its roots mostly in religion, mysticism, morality, epic and facetiousness. For instance, in Persian literary prose in 4-7th century AH, it has occurred that a commander started a conversation with the poor and oppressed in order to amuse himself and teased them by bragging about his authorities. These sorts of conversations that firstly initiate with the intention of teasing on behalf of the commander, mostly were used to face the addressee's indifference; however, at the end, the mentioned addressee, prostrated the mighty rival by an effective talkback.

2. Discussion

The common point of the debates between the kings and the noble oppressed is their victory in eloquence and fluency, which is accompanied by some kind of verbal beauty. What makes the poor and the oppressed win the debates is their application of all kinds of figures of speech that are reflected in the prose. The following essay will discuss eloquence and rhetoric features that exist in political and critical debates.

3. Conclusion

Following conclusions could be derived from the present study:

1- A considerable part of protest literature existing in the prose has been formed based on conversations and debates even though in short, and the protestors are mostly the poor including old thorn gatherers, dervishes and the pious, secluded sages and widows who have recognized eloquence the best fighting weapon. It is worth mentioning that poets, ministers and knights have had a role according to the literary genre.

2- The mentioned debates are not between two real people. Sometimes, the addressee is an imaginary person, maybe a written letter. Sometimes the protestor has secluded himself and has a personal debate.

3- Although the protestors do not hold a high social class and the king's purpose is to tease and humiliate them, the mentioned conversations have ended in favor of them and against the king.

4- The poor's resistance literature, among whom even the demented exist, is adorned by rhetoric, eloquence and figures of speech, each of which has played an essential role in the appeal of the protestors' language: synonymy, paradox, simile, positive interrogation, allegory, symbol, irony, etc., to name a few.

References [In Persian]:

- Esfahani, J. (1983). *Complete poetical works*. (Second ed.). (V. Dastgerdi, Rev.). Tehran: Sanaei Library Publication.
- Amiri Khorasani, A., & Hedayati, F. (2014). Resistance literature; definition and borders. *Journal of Resistance Literature*, 6 (10), 36-37.
- Bayhaqi, A. (1999). *Tarikh-e Bayhaqi*. (37th ed.). (Kh. Khatib Rahbar, Rev.). Tehran: Zaryab.
- Poshtdar, A. (2010). Manifestation of freedom and manner in Persian poetry. *Two Specialized Quarterly Periodicals of Literary Science*. 3 (5), 157-180.
- Poshtdar, A. (1992). Naser Khosro and protest literature. *Quarterly Periodical of Humanities*, 1 (5,6,7), 143-155.
- Sa'di, (2008). *Gulistan*. (eighth ed.). (Gh. Yousefi, Rev.). Tehran: Kharazmi.
- Sanaei, (2008). *Hadiqat al haqiqa*. (Seventh ed.). (M. Modarres Razavi, Rev.). Tehran: Tehran University
- Sanaei, (2006). *Sanaei poetry collection*. (Sixth ed.). (M. Modarres Razavi, Rev.). Tehran: Sanaei Publication.
- Attar, (2004). *Mantiq-ut-tayr*. (First ed.). (M. Shafi'ee kadkani, Rev.). Tehran: Sokhan.
- Attar, (2007). *Mosibat Nameh*. (Third ed.). (M. Shafi'ee kadkani, Rev.). Tehran: Sokhan.
- Attar, (2009) *Elahi Nameh*. (Fifth ed.). (M. Shafi'ee kadkani, Rev.). Tehran: Sokhan
- Onsor-al-Ma'ali, K. (2007). *Qabus Nameh*. (Fifteenth ed.). Tehran: Cultural and Scientific Publication Cooperation.
- Aufi, M. (2005). *Jawami ul-hikayat wa lawami ul-riwayat*. (Eighth ed.). (J. Sho'ar, Rev.). Tehran: Cultural and Scientific Publication.
- Mohammad al-Qazali, (2002). *Kimiya-yi sa'adat*. (Eighth ed.). (A. Aram, Rev.). Tehran: Ganjineh.

- Mohammad al-Qazali, (1984). *Faza'el-ol-anam men resa'el hojat-al-Islam*. (First ed.). (A. Eghbal Ashtani, Rev.). Tehran: Sanaei and Tahouri Library.
- Ferdowsi, A. (2009). *Shahnameh*. (Tenth ed.). (S. Hamidian, Rev.). Tehran: Qatreh.
- Masoud Sa'ad Salman, (1985). *Divan*. (First ed.). (M. Nourian, Rev.). Isfahan: Kamal.
- Nizam-al-Mulk, (1985). *Siasatnameh*. (Second ed.). (H. Dark, Rev.). Tehran: Cultural and Scientific Publication.
- Homayi, J. (2008). *Qazali Nameh*. (First ed.). Tehran: Homa.
- Nizami, (2008). *Layli and Majnun*. (Eighth ed.). (S. Hamidian, Rev.). Tehran: Qatreh

نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال یازدهم، شماره بیست و یکم، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

نقش مناظره در بیان اعتراضات سیاسی

با تأملی بر متون ادبی قرن ۴-۷ (ق.ه)

(علمی-پژوهشی)

مریم بلوری^۱

چکیده

اگر بخشی از ادبیات پایداری را اعتراض به طبقه حاکم بدانیم، بدون شک پابرهنگان و فرودستان در این راه پیشتازند. با بررسی متون ادبی، یک چیز به نحو چشم‌گیری خودنمایی می‌کند و آن افزون بر جسارت و شهادت این گروه، شیوه اعتراضات است. در مقاله پیش رو هدف این بود تا با دقت بیشتری به اعتراضات مطرح شده در متون ادبی قرون چهارم تا پایان قرن هفتم هجری پرداخته و ویژگی مشترک این انتقادات سیاسی شناخته شود. با مطالعه اشعار و متون منشور، رگه‌های مشترکی در بیشتر آثار دیده شد و نتیجه بررسی‌ها نشان داد شیوه اعتراضی پیرزنان، خارکنان، درویشان، زهاد و حتی دیوانگان بر گفت‌وگو و مناظره استوار است، و البته مناظراتی در دو کفه نابرابر، که یک طرف آن معمولاً پادشاهی است مقتدر و طرف دیگر بیوه‌زن یا درویشی یک‌لا قبا است. این مناظرات که عموماً از جانب پادشاه و با قصد تحقیر آغاز شده، به دست طرف دوم که ابتدا خود را بی‌اعتنا نشان داده، پی‌گرفته می‌شود و به شیوه شگفت‌انگیزی به نفع او پایان می‌گیرد. علت فرادستی این فرودستان حاضر جواب، فصاحت و بلاغتی‌ست که از آن برخوردارند و سخن آن‌ها عمدتاً به زیورهای لفظی و معنوی آراسته‌است. در ادامه نمونه‌هایی از این مناظرات به دست داده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: متون ادبی، ادب اعتراض، مناظره

^۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

bolourimaryam@yahoo.com

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۷-۰۹-۱۳۹۸

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷-۱۰-۰۷

۱- مقدمه

تفکر و اندیشه پایداری و مقاومت، در تمام انواع ادبی جریان دارد و با توجه به موقعیت خاص آن نوع ادبی، ویژگی‌های خاص خود را پیدامی‌کند. برای مثال در متون غنایی عاشقانه، این پایداری در قالب حکایات پندآموز و اخلاقی رخ می‌نماید، نظیر آنچه در داستان تاجدار مروی در لیلی و مجنون می‌خوانیم. در حالی که در عرفان، افزون بر آن حکایات اخلاقی، که بر مقاومت و ایستادگی در برابر زورمداران انگشت می‌گذارد، بخش مستوفایی از آن به مقاومت انسان در برابر دشمن درون و مبارزه با نفس سرکش اختصاص دارد. یکی از زیباترین مناظراتی که در متون ادبی به یادگار مانده و در نوع تعلیمی قرار می‌گیرد، مناظره «ناصر خسرو» است وقتی به قول خودش «پای از حد گلیم برون کرده» تا به استقبال دوست عزیزی برود که راه و رسم حج‌گزاری نمی‌دانسته است. او می‌خواهد بداند آیا دوست کریمش آن‌قدر در مبارزه با نفس توانمند بوده که در صحرای عرفات از معرفت به او نسیمی برسد. آیا وقتی چون ظلیم، هروله می‌کرده، از طواف ملائکتان هم یاد کرده است... در ادبیات حماسی هم، گاه به لطف و گاه به قهر، این مقاومت و ایستادگی لحاظ شده و دامنه گسترده‌ای پیدا کرده است. از جسارت «رستم» و سایر پهلوانان گرفته که در برابر بی‌خردی «کاووس» ایستاده‌اند تا وزیرانی چون «بزرگمهر» که خود قربانی شاه عادل شده‌اند و در این باب سخن‌ها دارند. هرچه هست فرهنگ و ادبیات ایرانی از دیرباز با انواع مقاومت و ایستادگی و ادب اعتراض آشنا بوده است. «آغازگران ادب اعتراض در حوزه نظم به طور برجسته در قرون سوم تا پنجم، ناصر خسرو و سنایی غزنوی هستند... پس از این دو، شاعران فرهیخته‌ای چون نظامی گنجوی، خاقانی شروانی، عطار نیشابوری، جلال الدین محمد بلخی، سیف الدین فرغانی، سعدی (در زهد و پند و...)» (پشت‌دار، ۱۳۸۹: ۱۵۷). از میان انواع مضمون شعر و ادب در زبان فارسی هم می‌توان گفت که ادب اعتراض بیشتر وام‌دار موضوعات آموزه‌های دینی، تصوف، اخلاق، ماسه، هجا و هزل بوده است (همان: ۱۵۹). این اعتراضات با شعر «حافظ» در قرن هشتم اوج می‌گیرد. پس از آن کمی تنزل می‌کند تا اینکه در دوره مشروطه، یک بار دیگر این

اعتراضات از سر گرفته می‌شود. نوع ارزشمند و غایی آن هم به دوره معاصر و ادبیاتی اختصاص دارد که در جنگ تحمیلی و پس از آن خلق شد.

آنچه در مقاله حاضر مسئله ماست بررسی دقیق‌تر ادبیات اعتراض، از نوع سیاسی، و شیوه‌های مختلف، و در عین حال هم‌سوی افراد معترض است. باید گفت در مواجهه و مناظره زیردستان و شاهان، افراد معترض مرحله بیزاری از طبقه حاکم را پشت سر گذاشته و به بی تفاوتی رسیده‌اند. گویی که شاه و امیر را نمی‌بینند و اگر امیری تصادفی بر سر راهشان سبز شود، با جرأت و جسارت می‌خواهند که زحمت را کم کند. اگر شاه پایپیشان شود که با او گفت‌وگویی کنند، حاصل این مصاحبت اجباری و معاشرت ناخواسته، خواری و به هم ریختگی شاه و عمدتاً تلنگر به او و یادآوری روز جزاست. گاهی آن‌ها در همین مرادوات از زیبایی‌های کلامی بهره کافی می‌برند و خنجر کلامشان را به زهر صنایع آب می‌دهند تا شاه و همدستانش دیگر هوس نزدیکی به آن‌ها نکنند. در ادامه به نمونه‌هایی از متون ادبی خواهیم پرداخت که زبان اعتراض به نوعی با آرایه‌های ادبی آراسته شده‌است.

در حوزه ادبیات پایداری آثار مختلفی به چاپ رسیده است. در ادامه به تعدادی از مهمترین آن‌ها اشاره می‌شود که یا تعاریف کلی مدنظرشان بوده‌است یا این سیر را در متون کهن ادبی دنبال کرده‌اند:

- «ناصر خسرو و ادب اعتراض» نام مقاله ای است که علی محمد پشت‌دار در سال ۱۳۷۰ به چاپ رساند. ایشان در این مقاله به بیان اعتراضی ناصر خسرو در نکوهش شاعران درگاهی و نیز امیران جاهل می‌پردازد. گفتنی است کتابی با همین نام نیز از این نویسنده در سال ۱۳۸۵ چاپ شده است. مقاله دیگری از علی محمد پشت‌دار در ۱۳۸۹ با عنوان «چشم انداز آزادگی و ادب اعتراض در شعر فارسی» در مجله تخصصی علوم ادبی چاپ شده‌است که در این مقاله، نویسنده اگرچه تاریخچه مختصری از ادب اعتراض پیش روی مخاطب می‌گذارد و به شیوه‌های طنز و هجو و هزل و ... اشاره می‌کند، بیشتر توجهش به ناصر خسرو و سنایی است و بیشتر کوشیده تا جمع بندی موضوعی از ادب اعتراض داشته باشد و چندان به جزئیات روش شاعران و نویسندگان توجهی ندارد.

-در مجموعه مقالات همایش ادبیات پایداری که تاکنون سه مجموعه آن به چاپ رسیده است، مقاله‌های ارزشمندی به زیور طبع آراسته شده که هر یک به گوشه‌هایی از قلمرو و گستره ادبیات پایداری پرداخته‌اند.

- همچنین امیری خراسانی در مقاله‌ای که در سال ۱۳۹۳ نوشته شده است، به دقت تمامی تعاریف و کاربردهای ادبیات پایداری را از آغاز تا به امروز بیان نموده و ضمن تعاریف خود و دیگران، تعریف غالی شکری* را از همه تعاریفی که برای ادبیات پایداری شده، کامل تر می‌داند؛ چون به زعم او و نویسنده دیگر مقاله، هم به زمان بی مرز برای انتقال فرهنگ پایداری اشاره دارد، هم متجاوزان داخلی و خارجی را مدنظر گرفته و هم بازتاب حوادث را در حوزه‌های چهارگانه سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع در قالب ادبیات و زبان ادبیانه مطرح کرده است. (امیری خراسانی و هدایتی، ۱۳۹۳: ۲۹).

- محمدرضا صرفی هم در مقاله گستره ادبیات پایداری که در سال ۱۳۹۳ به چاپ رسیده، رد پای ادبیات پایداری را در همه انواع ادبی، از آئینی و حماسی و عرفانی... بررسی کرده است.

در مقاله حاضر سعی بر این بوده است تا ظرافت‌ها و حاضر جوابی‌ها در بیان اعتراضات سیاسی مورد توجه قرار بگیرد تا مشخص شود زبان اعتراض می‌تواند به انواع آرایه‌های ادبی آراسته باشد و در عین حال، همچون زهری بر جان مخاطب جائر نفوذ کند؛ بنابراین، تأکید ویژه نویسنده در این مقاله، مناظرات، بداهه‌گویی و حاضر جوابی کسانی است که اگرچه موقعیت اجتماعی مناسب و سواد کافی ندارند، از حکمت و خرد خاصی در سرکوب حاکمان برخوردارند.

ادبیات پایداری، الزاماً ادبیات میدان جنگ و دفاع نیست، گاهی حربه زبان علیه یک حاکم ستمگر بیشتر کارگر می‌افتد تا سلاحی که به کمر بسته می‌شود یا تفنگی که سینه دشمن را نشانه می‌گیرد. در متون ادب فارسی، گاهی اعتراض به حاکمان و زورمندان، با آتش سینه و آه جانسوز فرودستان و مظلومان مسلح شده است؛ حتی اگر شیوه‌های بیان، طنز و هزل و... باشد. گاهی کلام شخص معترض به آرایه‌ای لفظی و معنوی آراسته است و

گاهی بی‌نیازی و قناعت و عدم تمکین به شاه و وزیر، شیوه مبارزه و اعتراض قرار می‌گیرد. در مقاله حاضر به ظرافت‌های بیان اعتراضی پرداخته‌ایم که بیشتر بر پایه مناظره استوارند و فصاحت فرودستان حاضر جواب، حاصل هنرهای لفظی و معنوی است که کلامشان را جان و نیرویی مضاعف بخشیده است. از آنجا که مقالات تاکنون نوشته شده، از زاویه صنایع و آرایه‌های ادبی به موضوع ادبیات پایداری و ادب اعتراض نپرداخته‌اند، نگارش این مقاله ضروری می‌نمود.

۲- بحث

در حکایات متون ادبی ما بسیار اتفاق افتاده که امیری از روی تفریح و برای دست‌انداختن فرودستان، سر صحبت با این جماعت زیر ستم و نفور از حاکمیت بگشاید و بزرگی خود را به رخ آن‌ها بکشد. این گفت‌وگوها که ابتدا با قصد تمسخر و از جانب شاه آغاز می‌شود، معمولاً با بی‌اعتنایی طرف مقابل مواجه است؛ اما در ادامه، کار به جایی می‌رسد که زیردست زبان‌آور خنجر کلام از نیام بیرون می‌کشد و با ضربتی کاری حریف مقتدر را از پای درمی‌آورد. این تقریباً فصل مشترک بیشتر مواجهات و مناظرات پادشاه و فرودستان آزاده است که معمولاً با نوعی زیبایی کلامی همراه است. در ادامه به برخی از این مناظرات که به نوعی از زیبایی‌های لفظی و معنوی آراسته‌اند، می‌پردازیم:

۲-۱- طرد و عکس

در گلستان، حکایت دو برادر را شنیده‌اید که یکی خدمت سلطان می‌کرد و دیگری به زور بازو نان می‌خورد. مناظره کوتاهی بین آن دو صورت می‌گیرد که بر پایه طرد و عکسی زیبا و تأثیرگذار استوار است. وقتی برادر توانگر، درویش را مؤاخذه می‌کند که «چرا خدمت نکنی تا از مشقت کار کردن برهی؟» برادر درویش جواب می‌دهد: تو چرا کار نکنی تا از مدل، خدمت رهایی یابی؟ (سعدی، ۱۳۸۷: ۸۲). این جملات ساده از نوعی اعتراض برخوردار است، اعتراضی که هم‌چون «حافظ» از مقاومت و ایستادگی درویشان و ابای آنان از خدمت سلطان حکایت دارد:

درویش را نباشد برگِ سرای سلطان ما ییم و کهنه دلقی، کاتش در آن توان زد

«بقراط» هم عزلت اختیار کرده بود و در غاری نشسته بود. مدتی گذشت «تا پادشاه وقت را علنی پدید آمد و طبیبان در معالجت او فرو ماندند. پس رسولی به بقراط فرستاد و او را بخواند. بقراط امتناع نمود و نیامد. وزیر او برفت تا مگر به قول او بیاید. چون برفت او را دید در غاری مقام کرده و لباس خود را از گیاه ساخته. وزیر او را استدعا کرد. بقراط گفت: من از سر مخالطت مردمان برخاسته‌ام. من بعد گرد پادشاهان نخواهم گشت. هر چند جهد نمود، بقراط به وی التفات نکرد. وزیر برنجید و گفت اگر تو خدمت ملک توانستی کرد، تو را گیاه نایستی خورد. بقراط بخندید و گفت: اگر تو گیاه توانستی خورد، خدمت سلطان نایستی کرد» (عوفی، ۱۳۸۴: ۲۸۴). رفتار بقراط هم به آنچه در گلستان دیدیم شباهت دارد و در این حکایت هم، مناعت طبع «بقراط» پیداست. جواب گزنده او به وزیر - که قصد تحقیر او را در عزلت و گیاه‌خواری دارد - تنها با وارونه کردن کلام او، شکل می‌گیرد و وزیر را سرافکننده به دربار بازمی‌گرداند. او بواقع با همان الفاظ، اما هم‌چون تیری که کمانه کرده و تیرانداز را از پا درمی‌آورد، دلیل محکم خود را بیان می‌کند.

نمونه دیگر این زبان‌آوری را باز هم در گلستان «سعدی» و باز هم از زبان درویشی مجرد می‌شنویم که در گوشه صحرائی نشسته بود، پادشاه و وزیر بر او گذشتند و او سر بر نیارود و التفاتی نکرد. وزیر شکوه پادشاه را به عرض او رساند و گفت: «ای درویش، پادشاه وقت بر تو بگذشت [چرا] سر بر نیارودی و شرایط ادب به تقدیم نرساندی؟ گفت ملک را بگوی که توقع خدمت از کسی دار که توقع نعمت از تو دارد. دیگر بدان که ملوک از بهر پاس رعیت اند نه رعیت از بهر طاعت ملوک...» (سعدی، ۱۳۸۷: ۸۰). در این حکایت کوتاه هم درویش ماجرا، افزون بر طرد و عکس زیبایی که در کلامش پیداست، حتی پادشاه را لایق هم صحبتی نمی‌داند و از وزیر می‌خواهد تا کلامش را به گوش او برساند.

۲-۲- تمثیل

نمونه‌ای از این گونه مناظرات، مناظره «هارون و بهلول» است در الهی نامه «عطار». «بهلول» خلیفه را به اسم صدا می‌زند و خشم او را برمی‌انگیزد. خلیفه می‌گوید این بی‌سروپا

را بگیرید. گویی مرا نمی‌شناسد. و «بهلول» به روش خود به او نشان می‌دهد که او را خوب می‌شناسد: خلیفه تو همانی که برای مثال اگر در مشرق، سنگی باعث آسیب پای پیرزنی شود یا پلی شکسته باشد و منجر به زخمی شدن پای بزی شود و تو در مغرب باشی، از پرسش و پاسخ قیامت در امان نخواهی بود. روزی که دیگر کسی از تو به عنوان خلیفه ترسی نخواهد داشت. (عطار، ۱۳۸۸: ۳۲۰). مثالی که «بهلول» می‌زند، مُشتی نمونه خروار است. بی تردید زخمی شدن پای بُزی روی پل شکسته، موضوع نگرانی این دیوانه‌نمای آگاه نیست. این تنها یک تمثیل است تا به خلیفه یادآوری کند هیچ چیز مانع مسؤلیت او در برابر مردمانش نخواهد بود، حتی اگر آن اتفاق در مشرق بیفتد و خلیفه در مغرب باشد. کسی که ادعای برتری و حاکمیت بر مردم دارد، باید بیش از هرکسی در دنیا، و بیش از آن در آخرت پاسخگو باشد.

در تاریخ بیهقی هم روایتی هست از حضور «هارون الرشید» در خانه معروفترین زاهدان شهر، تا آن‌ها را بیازماید. یکی از نمونه‌های ناب گفت‌وگو همین حکایت است. خلیفه ابتدا با زاهد «عمری» برخورد می‌کند که کمابیش نشانه‌های دنیادوستی در او آشکار است. اما بشنوید از زاهد دیگر [ابن سماک]. وقتی به در سرای او می‌رسند، بسیار حلقه بر در می‌کوبند تا پس از مدتی کنیزکی بی چراغ در را به روی آن‌ها می‌گشاید. طلب چراغ می‌کنند، کنیزک پاسخ می‌دهد که تا این مرد مرا بخریده است، من پیش او چراغ ندیده‌ام. بعد از دیدار شیخ، زاهد عمری «هارون» را نصیحت می‌کند. خلیفه که با شنیدن کلام زاهد به گریه افتاده، از شدت گریه تشنه می‌شود و آب طلب می‌کند. زاهد به او آب می‌دهد، اما پیش از نوشیدن، او را چنین سوگند می‌دهد: «به حق قرابت رسول (علیه السلام) که اگر تو را باز دارند از خوردن این آب، به چند خری؟ گفت به یک نیمه از مملکت. گفت: بخور. گوارنده بادا. پس چون بخورد، گفت: اگر اینچه خوردی، بر تو ببندند، چند دهی تا بگشاید؟ گفت: یک نیمه مملکت. گفت: یا امیرالمؤمنین! مملکتی که بهای آن یک شربت است، سزاوار است که بدان بس نازشی نباشد» (همان: ۷۳۹). می‌بینید «ابن سماک» با لهیب زبان، و با تمثیلی به آسانی آب خوردن، چگونه آتش بر جان خلیفه می‌اندازد و چگونه از او و مالش بیزاری می‌جوید.

۲-۳- تشبیه

گاهی در مناظرات از تشبیه استفاده می‌شود. نمونه آن، حکایتی است که در آن پادشاهی از پیری ژنده‌پوش می‌پرسد: من بهترم یا تو؟ و پیر پاسخ می‌دهد: گرچه ستوده نیست آدمی از خودش تمجید کند، حال که می‌پرسی، جواب این است که یکی چون من، از صدهزار چون تو بهتر است. دلیلش هم این است که او از نفس خود، خری ساخته و بر آن سوار شده؛ اما نفس پادشاه از او خری ساخته، روز و شب افساری به گردنش کرده و بر او سوار شده است:

چون خرّ من بر تو می‌گردد سوار چون منی، بهتر ز چون تو صد هزار
(عطار، ۱۳۸۳: ۳۲۱)

پیرمرد یک لاقبا ابتدا نفس خود را به خر، و سپس جناب سلطان را هم به خری تشبیه کرده است. حتی پا را از این هم فراتر گذاشته و در ایجازی شگفت می‌گوید: خر من بر تو سوار شده است؛ یعنی آن چیزی که من بر او سوارم، دارد از چون تو پادشاهی سواری می‌گیرد و تو مثل کبکی که سرش را زیر برف کرده، از این واقعیت تلخ بی‌خبری. چنانکه می‌بینید در این حکایت هم مثل خیلی از حکایات ادب فارسی مناظره با غرور و خودبینی پادشاه آغاز می‌شود و سؤال ابلهانه شاه از پیر ژنده‌پوش، زمینه را برای زبان‌آوری پیرمرد مهیا می‌سازد و بی‌تردید وقتی سخن او با این تشبیه جسورانه آراسته می‌شود، قوام بیشتری می‌یابد.

۲-۴- استفهام انکاری

گاهی مناظرات بر پرسش و استنطاق استوارند و البته گاهی هم استفهام‌ها از نوع انکاری است: وقتی خوشه‌چینی لقمه «محمود غزنوی»، را که بارها در طول پادشاهی خود برای مسلمان کردن مردم «هندوستان» به این کشور تاخته و لقب غازی اسلام گرفته است، حرام می‌داند، جسورانه برای توضیح سخن خود از او می‌پرسد: این همه باغ و ملک و کاروبار تو حاصل نخریسی مادرت است؟ یا بذر کاشتن پدرت؟ او با بلاغت بی‌نظیر خود در چند جمله، تصاحب و چپاول سلطان غازی را پیش چشمانش می‌آورد:

روز و شب از مالِ درویشان خوری روزی از خونِ دلِ ایشان خوری
می‌ستانی گاه از ده گَهِ ز شهر زر به زخمِ چوب از مردم به قهر
عالمی بر هم نهی وزر و وبال گویی این مالِ من است، آنکه حلال
(عطار، ۱۳۸۶: ۲۵۳)

«عطار» در مصیبت‌نامه هم از این دست مناظرات دارد. حکایت، ظاهراً مناظره‌ای است بین «نصر بن احمد» و محتسبی که رفتارش با آن چه از همتایان او دیده شده، تفاوت چشمگیر دارد. «الیاس» محتسب، فردی وظیفه‌شناس و با تقواست؛ از این رو بساطِ باده و سماع شاه را در هم می‌شکند و مناظره میان آن دو در می‌گیرد و شاه از حاضر جوابی‌های او خوشش می‌آید تا جایی که اصرار دارد حاجتی از او روا کند. «الیاس» می‌گوید: هجده کِری گندم در سمرقند بدهکارم. شاه دستور می‌دهد گندم مرغوب به هر میزان که می‌خواهد با آستر به «سمرقند» ببرند. اما «الیاس» به این بسنده نمی‌کند و جسارت بیشتری به خرج می‌دهد و از شاه می‌خواهد تا بار را خودش بر دوش حمل کند و به سمرقند ببرد. «نصر احمد» که از چنین کاری اکراه و عار دارد، از انجامش تن می‌زند؛ اما بشنوید از درسی که «الیاس» محتسب قرار است به او بدهد. او با این خواسته بظاهر غیرمنطقی می‌خواهد به شاه بفهماند که اکنون که طاقت کشیدن این بار اندک را نداری، روز قیامت چگونه بار رعیتی را که بر آنها ستم رفته است، خواهی کشید؟ (عطار، ۱۳۸۶: ۲۸۲).

۲-۵- نماد

ادب اعتراض، گاهی در خود رفتاری نمادین دارد. برای مثال وقتی «بهلول» لقمه عنایتی «هارون» را نمی‌خورد و آن را جلوی سگان محله می‌اندازد، گفت‌وگویی میان او و سرزنشگران شکل می‌گیرد. آن‌ها دم از ضایع کردن لقمه خلیفه و ناشکری می‌زنند؛ اما او دلیل خودش را دارد: ای نادان‌ها ساکت! اینقدر نام «هارون» را نبرید. خدا می‌داند اگر سگ‌ها هم بفهمند این لقمه خلیفه است، با سنگ و تهدید هم از خوردن آن عار دارند (عطار، ۱۳۸۶: ۲۱۱).

«بهلول» بواقع با این حرکت نمادین نشان می‌دهد که لقمه حکومت، خوردن ندارد؛ حتی اگر خورنده آن سگ باشد؛ سگی که به مثل هم شده، لایق هر چیز نیرز است.

گاهی هم در متون ادبی ما فرد معترض با همان ابزار ساده‌ای که در دست دارد، رشته سخن را به دست می‌گیرد و به نفع خود ورق را برمی‌گرداند. مثل گازر یا خشت‌زنی که در آثار عطار، «محمود غزنوی» را به چالش می‌کشند و یک متر کرباس، و چند خشت را برای او کافی می‌دانند، خشت و کرباسی که نماد سادگی و کم‌ارزشی است. و این ماجرا، خود قصه‌ای معروف است (عطار، ۱۳۸۸: ۳۰۹).

۲-۶- تضاد

در الهی‌نامه حکایتی نقل شده است از برپایی یک نمازِ جمعه. دیوانه‌ای را که از تمام فرائض دینی، تنها نماز می‌خواند، با شفاعت بسیار به نمازِ جمعه می‌آورند تا به امام اقتدا کند. با شروع نماز، دیوانه بانگِ گاو سر می‌دهد. پس از نماز مردم او را مؤاخذه می‌کنند. جواب دیوانه در اعتراض مردم این است که من به امام جماعت اقتدا کردم و چون او در نماز گاوی می‌خرید، من نیز به تبعیت از او بانگِ گاو کردم (عطار، ۱۳۸۸: ۱۸۷).

در حکایت بالا با نمونه بارزی از تضاد مواجهیم. تقابل دیوانه و امام، کرامت دیوانه و بی‌صدافتی امام در نماز. یعنی صداقت و خلوصی که از امام جمعه انتظار می‌رود، از دیوانه‌ای بی‌اعتقاد به شعائر دینی سر می‌زند. و این چنین است که دو تضاد آشکار بین دنیا و آخرت؛ بین غرور و تسلیم؛ بین فقر و ثروت، بین ایمان و ریا، لقمه حلال و حرام، و مضامینی از این دست همواره در اشعار او شکل می‌گیرد. برای مثال خلیفه در حکایاتی دیگر از «بهلول» می‌خواهد تا او را نصیحت کند. و «بهلول» می‌گوید: من نشان دوزخیان را در تو می‌بینم. «هارون» که از کلام «بهلول» دچار سردرگمی شده و گمان دوزخی بودن، در محیله اش نمی‌گنجد، از او می‌پرسد که تکلیف دین و دیانتش چه می‌شود. اگر این نیز به داد او نرسد، دست کم نسبت خویشاوندی او با رسول الله (ص) که می‌تواند نجات‌بخش او باشد، اما «بهلول» همه گریزگاه‌های «هارون» را می‌بندد:

بدو گفتا که بی‌اذن الهی شفاعت نیست از من می‌چه خواهی؟

(عطار، ۱۳۸۸: ۳۲۰-۳۲۱)

تضاد آشکار این حکایت، این است: مگر می‌شود خلیفهٔ مسلمین جایگاهش آتش جهنم باشد و شفاعت پیامبر هم برایش سودمند نیفتد.

صدای اعتراض «سنایی» هم بلند است. او در حذر از دنیا، تشبیهی زیبا دارد. دنیا از نگاه او سرایی دو در است که قفلی از قضا و بندی از قدر دارد. او شاهی یا امیری را مخاطب خود قرار می‌دهد و خطاب به او می‌گوید در این دنیا، اجل، کمر شاهان و جبارانی را گرفته که زُحل، مَهر نگیشان و قَمَر در کنار کمر بندشان بوده‌است:

«مسلمانان سرای عمر در گیتی دو در دار
 دو در دارد حیات و مرگ کاندراوّل و آخر
 ... کمرگیر داجل آن را که در شاهی و جباری
 اگر طبع تو از فرهنگ دارد فرّ کبخسرو
 اگر توفی المثل ماهی و از گردون سپر داری
 ایا سرگشته دنیا مشو غره به مهر او
 که خاص و عام و نیک و بد بدین هردو گذرد دارد
 یکی قفل از قضا دارد یکی بند از قدر دارد
 زُحل مَهر نگین دارد، قمر طرفِ کمر دارد
 و گر شخص تو اندر جنگ، زور زالِ زر دار
 به سر عمر تو را لابد زمانه پی سپر دارد
 بسا سرکش که اندر گور، خشتی زیر سردارد»
 (سنایی، ۱۳۸۵: ۱۱۱-۱۱۲)

به راستی آیا نیرویی جز ایمان وجود دارد که سبب شود زبان اعتراضی و فریاد پایداری در برابر نفس، و نیز حاکم جبار، تا این حد بلند باشد. این ابیات افزون بر تضاد، تشبیه، اغراق و موازنه هم دارند.

۲-۷- تعریض و کنایه

نوع دیگری از ادبیات پایداری و ادب اعتراض که «غزالی» در ارائه و بیان آن بسیار توانمند بوده، نامه‌هایی است که او خطاب به امپراطوری «سلجوقی» نوشته‌است. در همین زمینه «علامه همایی» گفته: «دیدن اوضاع و احوال مردم، وی را برمی‌انگیخت تا نامه‌های تند به وزرا و کارداران می‌نوشت و آنان را به رعایت جانب عدل و انصاف نصیحت می‌فرمود و بسیار مؤثر می‌افتاد» (همایی، ۱۳۸۷: ۲۱۵). از جمله نامه‌های «غزالی» نامه‌ای است که در دفاع از مردم «طوس» نوشته‌است. او در نامه خود می‌کوشد به عنوان یک مسلمان متفکر، حاکمان را نسبت به ناهنجاری‌های اجتماعی و بلاای طبیعی آگاه ساخته، به واکنش

و ا دارد. کنایه پوست باز کردن در عبارات زیر خود مبین این اعتراض است: «بر مردمانِ طوس رحمتی کن که ظلم بسیار کشیده‌اند و غله، به سرما و بی‌آبی تباہ شده و درخت‌های صدساله از اصل خشک شده و هر روستایی را هیچ نمانده، مگر پوستینی و مُشتی عیالِ گرسنه و برهنه و اگر رضا دهد که پوستین از پشت باز کنند تا زمستان برهنه با فرزندان در تنوری شوند، رضا مده که پوستشان باز کنند و اگر از ایشان چیزی خواهد، همگان بگریزند و در میان کوه‌ها هلاک شوند و این پوست باز کردن باشد» (غزالی، ۱۳۶۳: ۴)

حکایت زیر هم از جمله حکایات زیبا و پندآموز ادب فارسی است که بی‌شک می‌تواند تلنگری بر حاکمان هر دوره و روزگاری باشد. زنی به اصطلاح مظلومه که از هر دلاوری غیورتر و زبانش گزنده‌تر است، شکایت به سلطان می‌برد که فلان والی داد من نداد. نامه نوشتی، باز هم نتیجه‌ای نبخشید. سلطان می‌گوید: من نامه دادم، چون کار نمی‌کند، چه توانم کرد. جواب پیرزن بسیار تند و کنایت‌آمیز است: «ای خداوند، تدبیر این کار آسان است، مملکت چندان دار، که به نامه تو کار کنند و باقی بگذار تا کسی دیگر بدارد که بر نامه او کار کنند و تو هم چنین به عسرت خویش همی‌باش تا بندگان خدا در بلا و محنت گرفتار نباشند» (عنصرالمعالی، ۱۳۸۶: ۲۳۲). در سیاست‌نامه نیز حکایتی می‌خوانیم که کالای زنی را ربوده‌اند و زن شکایت دزدان به سلطان برده؛ اما این سلطان هم نمی‌داند دیر گچی که محل زندگی یا رفت و آمد زن است، کجاست: «محمود گفت: دیر گچی کجا باشد؟ زن گفت: ولایت چندان گیر که بدانی که چه داری و به حق آن رسی و نگاه توانی داشت. گفت: راست می‌گویی؛ ولیکن هیچ دانی که این دزدان چه جنس بودند و از کجا آمده بودند؟ گفت: از کوچ و بلوچ بودند و از نزدیکی کرمان آمده بودند. محمود گفت: آن جای، دور دست و از ولایت من بیرون است و من بدیشان جبر نتوانم کرد. زن گفت: تو چه کدخدای جهان باشی که در کدخدایی خویش تصرف نتوانی کرد و چه شُبَّان باشی که میش را از گرگ نگه نتوانی داشت؟ (نظام‌الملک، ۱۳۶۴: ۸۶-۸۷). این سخنان براستی نشانه پایداری و مقاومت ستمدیدگان است که همچون نشتری بر جان حاکم وقت می‌نشیند.

«نظامی» هم در لیلی و معجون، و ذکر داستان تاجدار مَروی، وفاداری سگ‌ها را بر پادشاهان افزون می‌داند که این هم کنایتی دردناک است: داستان از این قرار است که تاجدار «مرو» چندین سگ دارد به هیبت گراز، وحشی و خون‌ریز. هرگاه که بر کسی خشم می‌گیرد، او را نزد سگ‌ها می‌اندازد. یکی از ندیمان پادشاه که جوانی با کفایت و هوشمند است، در رفتار شاه، آینده مرگبار خود را می‌بیند؛ از این رو با سگان طرح دوستی ریخته، هرروز آنها را به گوسفندی مهمان می‌کند تا جایی که سگ‌ها مطیع او می‌شوند. پس از چندی، آن چه جوان به فراست دریافته بود، واقعیت پیدا می‌کند. روزگار سروکار او را به سگان خون‌خوار می‌اندازد. اما سگان که منعم خود را می‌شناسند، گرد بر گردش حلقه می‌زنند. خبر به شاه می‌برند و او جوان را فرا می‌خواند و علت را جویا می‌شود. پاسخ جوان چنین است: آن‌ها به لقمه‌ای که از من خوردند، دهان خود را از دریدن من بستند؛ اما حاصل من از این همه وفاداری این بود! سگ به نانی صلح می‌کند؛ اما ناکس به جانی وفا نمی‌کند (نظامی، ۱۳۸۷: ۱۷۰-۱۷۱).

نوع دیگر ادبیات اعتراض که هم از خست پادشاهان پرده برمی‌دارد و هم به طعن و کنایتی آراسته است، طنزی است که در کلام «بهلول» خوش نشسته است. وقتی به خشکی پوست مبتلا شده، از درگاه خلیفه، قدری دُنبه طلب می‌کند و خلیفه دستور می‌دهد به جای دنبه، شلغم پخته برایش بیاورند. واکنش «بهلول» این است. از وقتی تو شاه شدی، طعم و مزه از غذاها رفته است (عطارد، ۱۳۸۶: ۲۱۱). این چالش‌ها و ادب اعتراض، ظریف‌ترین نوع ادبیات پایداری است که نرم و جانسوز بر جان ولی نعمت بی‌رحم فرود می‌آید.

گاهی پیش می‌آید طرف پادشاه در گفت‌وگو، نه رعیتی بی‌پناه که وزیری خردمند است که از قضای روزگار آتش با سلطان از یک جوی نمی‌رود. برای نمونه، «بیهقی» ماجرای «هارون الرشید» و «یحیی برمکی» را نقل می‌کند و از درایت و هوشمندی «یحیی» پرده می‌گشاید، آن گاه که «علی بن عیسی بن ماهان» نیز هم چون «سوری» صاحب دیوان «خراسان» انواع و اقسام هدایا و تحف را به درگاه گسیل کرده بود. هارون الرشید رو سوی یحیی برمکی کرد و گفت این چیزها کجا بود در روزگار پسر تفضل؟ یحیی گفت: زندگانی امیرالمؤمنین دراز باد، این چیزها در روزگار امارت پسر در خانه‌های خداوندان

این چیزها بود به شهرهای عراق و خراسان (بیهقی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۶۴۳). وزیر بواقع به خلیفه طعنه می‌زند که این اموال، هدایای مردم به تو نیست؛ بلکه آن را به زور از آنها ستانده‌ای! ادبیات پایداری، گاهی مقاومت در برابر یک نیروی برتر است که روزگاری در خدمت بوده‌ای و اینک بد حادثه تو را در مقابل او قرار داده‌است. «بزرگمهر» نیازمند معرفی نیست و اعتبار او در دربار ساسانی بر همگان معلوم است. وزیری که «انوشیروان» او را بارها آزمود و هربار درایت و امانتش اثبات شد. سرانجام کار به جایی می‌رسد که به بهانه گم شدن بازوبند سلطان، مورد غضب واقع می‌شود.

پس از این بدبینی، «انوشیروان» کار را بر وزیر بزرگ سخت می‌گیرد و او را در کاخ زندانی می‌کند. وزیر به فراموشی سپرده می‌شود تا روزی که طی حادثه‌ای او را به یاد می‌آورد و برایش قاصدی می‌فرستد تا از میزان تنبّه وزیر آگاه شود. جواب «بزرگمهر» در عین خونسردی و آرامش، طوفانی در جان شاه برپا می‌کند. پیغام او به «انوشیروان» این است: به شاه جهان بگو حال من، آشکار و نهان، خیلی از او بهتر است. و نیک می‌دانید که این سخن، تعریض و طعنه‌ای است به پادشاهی که خود را شاه جهان می‌داند و وزیر را زیردست (فردوسی، ۱۳۸۸، ج ۸: ۲۵۸).

«بزرگمهر» این بار در تنوری زندانی می‌شود که میخ‌های تیز از چهار سو تن او را در بر گرفته‌اند. هر بار که شاه از حال وزیر پرسشی می‌کند، باز همان پاسخ را می‌شنود که حال او بهتر از حال پادشاه است. اما در تاریخ بیهقی، کار «بزرگمهر» و «انوشیروان» به گونه‌ای دیگر گزارش شده است و آن برگشتن «بوزرجمهر» از دین زرتشتی و خبر دادن از ظهور پیامبر آخر زمان است. پایداری و مقاومت «بزرگمهر» در مناظره و مواجهه با شاه مقتدر، بدون تردید یکی از زیباترین نمونه‌های ادبیات پایداری و اعتراض در متن ادبی است. باری در تاریخ بیهقی می‌خوانیم که «کسری» پس از دیدن وزیر خویش، او را بازخواست و تهدید به مرگ کرد: «ای بزرجمهر... غرض تو آن بود تا مُلک بر من بشورانی و خاص و عام را بر من بیرون آری، تو را به گُشتنی گُشم که هیچ گناهکار را نکشته‌اند، که تو را گناهی است بزرگ، و الا توبه کنی و به دین اجداد و آباءِ خویش

باز آیی تا عفو یابی، که دریغ باشد چون تو حکیمی کشتن و دیگری چون تو نیست» (بیهقی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۴۷۴). «بزرگمهر» در پاسخ «انوشیروان» می گوید: «مرا مردمان، حکیم و دانا و خردمند روزگار می گویند، پس چون من از تاریکی به روشنایی آمدم، به تاریکی باز نروم که نادان بی خرد باشم. کسری گفت: «بفرمایم تا گردنت بزنند». بزرگمهر گفت: «داوری که پیش او خواهم رفت، عادل است و گواه نخواهد و مکافات کند و رحمت خویش از تو دور کند.» کسری چنان در خشم شد که به هیچ وقت نشده بود، گفت: «او را باز دارید تا بفرمایم که چه باید کرد.» او را باز داشتند. چون خشم کسری بنشست، گفت: «دریغ باشد تباه کردن این.» فرمود تا وی را در خانه‌ای کردند، سخت تاریک چون گوری و به آهن گران او را بستند و صوفی سخت در وی پوشیدند و هر روز دو قرص جو و یک کفه نمک و سبویی آب او را وظیفه کردند و مُشرفان گماشت که انفاس وی می شمردند و بدو می رسانند» (همان: ۴۷۴). پایداری و مقاومت هم چنان ادامه دارد. دو سال می گذرد. روزی «کسری» فرمان می دهد تا او را از زندان به در آورند. در شگفتی می بینند که او تندرست است. عَلت را جويا می شوند. او عَلت را تغذیه از شش خورش می داند که همه چون صبر و ایمان ... معنوی هستند. پس به «انوشیروان» گزارش می کنند، با خود می گوید: «چنین حکیمی را چون توان کشت؟ و آخر فرمود: تا او را کشتند و مُثله کردند و وی به بهشت رفت و کسری به دوزخ» (بیهقی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۴۷۵). ایستادگی و ادب اعتراض وزیر با شهامت، که تا حد مرگ ادامه دارد، برآستی در نوع خود کم نظیر است.

۲-۸- جناس

گاهی جناس و لفظ پردازی به کمک معترضان می آید تا تندی کلامشان تأثیر بیشتری داشته باشد. در حکایت دادخواهی پیرزنی که غلامان «ملکشاه» تنها گاو او را کشته اند، پیرزن عصازنان آمده تا داد خود بستاند. او با جسارت، شاه را بر سر دو راهی می گذارد:

گر بر این سر پُل بدادی دادِ من	رستی از دردِ دل و فریادِ من
ور نه پیشِ آن سرِ پُل و آن صراط	داد خواهم، این زمان کن احتیاط
...هان و هان دادم برین پُلِ ده تمام	تا بر آن پُل بر نمایی بر دوام

(عطار، ۱۳۸۶: ۲۰۱)

آنچه بواقع شاه را به چالش می کشد و رعب و وحشت در دلش می اندازد، همین است که پیرزنی یک تنه، «ملکشاه» قدرتمند را در انتخاب بین دو پُل مختار می گذارد. یکی پل این جهانی است که بدون شک مفرّ آن آسان تر است و دیگری، پُلّی که حسابش با کرام الکاتبین است.

در حکایتی دیگر، سلطان از لشکر دور مانده است. دود آتشی می بیند. اسب می راند تا خود را به آن جا برساند. پیرزنی است که آتشی برافروخته. از او می پرسد: پیرزن چه می پزی. جواب می دهد مُلک می جوشانم. باز می پرسد: از مُلک خود به من می دهی؟ پاسخ با حاضر جوابی و قاطعیت، منفی است. او حاضر نیست مُلک خود را با پادشاه عوض کند. زبان اعتراضی پیرزن با جناسی که بین دو واژه «مُلک» برقرار است، کامل تر می شود. مُلکی در معنای فرمانروایی و مُلکی، خوراک گاو که به زعم او از مُلک پادشاه بیشتر می ارزد. بی تردید اگر به جای مُلک، چیز دیگری در اجاق پیرزن بود یا بر زبان او می نشست، این تحقیر چندان کارگر نمی افتاد. (عطار، ۱۳۸۸: ۳۰۶).

۲-۹- ردّ الصدر علی العجز

فریادهای «مسعود سعد» در تنگنای زندان، از پایداری و مقاومت او سخن می گوید. اگرچه به ظاهر درهای رحمت به روی او بسته شده و مغضوب حکومت است، او در کمال مقاومت و صبوری، شاه را در مواجهه با روزی قرار می دهد که در آن روز، شاه به چیزی گرفته نمی شود. در بیت زیر، ابتدا با تکریر حرف «ت» که آغاز کلمه «تو» است وجه مخاطبه را پررنگ تر می کند و سپس ناخرسندیِ خودش را با ناخرسندی پادشاه مقایسه می کند:

جایی که تو دانی که نترسند از تو	ای شاه بترس از آن که پرسند از تو
پس چون باشم به بند، خرسند از تو؟	خرسند نیی به پادشاهی، ز خدای

(مسعود سعد، ۱۳۶۴، ج ۲: ۱۰۵۰)

۲-۱۰- ترصیح

زبان «خواجه نظام‌الملک» نیز اعتراضی و باصلاحت است و از حقیقتی تلخ پرده برمی‌دارد. او فسادِ دستگاه‌های دولتی و تبعیض در تفویضِ مشاغل را نتیجه بی‌لیاقتی حاکمان می‌داند. بیان اعتراضی او در جملات زیر که به سجع آراسته شده، از استواری خاصی برخوردار است: «چرا باید که مجهولی، بی‌کفایتی، بی‌اصلی، بی‌فضلی، چندین شغل دارد و معروفی، اصلی و معتمدی یک شغل ندارد و محروم و معطل باشد، خاصه کسانی که بر دولت، حق واجب گردانیده باشند و خدمت‌های پسندیده کرده و شایستگی نموده» (نظام‌الملک، ۱۳۶۴: ۲۱۴).

۲-۱۱- موازنه

«جمال‌الدین عبدالرزاق»، از شاعران منتقدِ روزگار به شمار می‌رود که نه تنها روح بزرگ و والای او، اشعار و زینش را از سخنان لغو و ستایشِ نابجای حکومتگران، پاک و وارسته کرده است، پایداری در برابر ظلم و ادب اعتراض او در اشعارش پیداست؛ به‌ویژه این قصیده معروفش که با تکرار واژه «الحذار» و «الفرار» کوبنده آغاز می‌شود:

«الحذار! ای غافلان! زین وحشت آباد الحذار! الفرار! ای عاقلان! زین دیومردم الفرار!»

او که به نظر می‌رسد امیرِ ظالمی را خطاب قرار داده، در بیت زیر با موازنه‌ای زیبا بر طنین کلام خود می‌افزاید:

«وَه! که سیّافِ قَدَرِ چون می‌کشد بهرِ تو تیغ وَه! که جَلادِ اجَلِ چون می‌زند بهرِ تو دار»
(جمال‌الدین اصفهانی، ۱۳۶۲: ۱۶۶)

او در دنباله قصیده، صاحبِ مُلک را متهم می‌کند که وقتی بوریای مسجد، وجه مخموری توست، از مسلمانی خود شرم نمی‌کنی؟ وقتی از ریسمان بیوه‌زنی اطلس گرانها میخری، از خواجگی خود عار نداری؟ و در پایان، قیامت را پیش روی حاکمی که او را از اول خطاب قرار داده بود، می‌آورد. آنگاه که نفخ صور، قرار را از زمین و مدار را از فلک می‌گیرد، ستارگان خاموش می‌شوند، کوه‌ها به حرکت در می‌آیند و هرکس با چهره واقعی خود

ظاهر می شود و حاکم جبار خود را به صورت سگی می بیند، وقتی که مرگ، لباس استعاری او را از برش کشیده است.

۳- نتیجه گیری

از مقاله حاضر نتایج زیر به دست می آید:

۱- بخش قابل توجهی از ادب اعتراضی موجود در متون، بر پایه گفت و گو و مناظراتی هرچند کوتاه شکل گرفته است و معترضان که سخنوری را بهترین حربۀ مبارزه دانسته اند، عمدتاً جماعت فرودست جامعه، از جمله خارکنان پیر، دراویش و زهاد، حکیمان عزلت نشین و بیوه زنان هستند. البته شاعران و وزیران و پهلوانان هم به فراخور نوع ادبی، در بیان اعتراضات سیاسی نقش داشته اند.

۲- این مناظرات، همیشه بین دو نفر شخص حقیقی نیست. گاهی مخاطب، فردی خیالی و ذهنی است. گاهی نامه ای است که نوشته شده، گاهی هم شخص معترض با خودش خلوت می کند و راه مناظره را در پیش می گیرد.

۳- با وجود اینکه معترضان، از موقعیت و جایگاه اجتماعی بالایی برخوردار نیستند و شاه هم از این برخوردهای کذایی قصد مزاح و دست اندازی این جماعت را دارد، سمت و سوی این گفت و گوها به برتری آنها و شکست شاه و طبقه حاکم انجامیده است.

۴- پایداری و زبان اعتراضی طبقات پایین جامعه که حتی در میان آنها عقلای مجانبین هم دیده می شوند، به فصاحت و بلاغت آراسته است که عمدتاً این آرایه ها عبارتند از: جناس، تضاد، تشبیه، پارادوکس، استفهام، تمثیل، طرد و عکس، کنایه و نماد و... که هر کدام در جذابیت سخن معترضان نقش مهمی ایفا کرده اند.

کتابنامه

- اصفهانى، جمال‌الدین عبدالرزاق. (۱۳۶۲). **دیوان**. تصحیح وحید دستگردی. چاپ ۲. تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- امیری خراسانی، احمد؛ هدایتی، فاطمه. (۱۳۹۳). «**ادبیات پایداری؛ تعاریف و حدود**». چاپ شده در نشریه ادبیات پایداری دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، ۶، ش ۱۰، بهار و تابستان، صص ۳۶-۳۷.
- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۷۸). **تاریخ بیهقی**. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ ۳۷. تهران: زریاب.
- پشت‌دار، علی‌محمد. (۱۳۸۹). «**چشم‌انداز آزادگی و ادب اعتراض در شعر فارسی**». چاپ شده در دو فصلنامه تخصصی علوم ادبی، دوره ۳، ش ۵، پاییز و زمستان، صص ۱۵۷-۱۸۰.
- پشت‌دار، علی‌محمد. (۱۳۷۱). «**ناصر خسرو و ادب اعتراض**». چاپ شده در فصلنامه دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، دوره ۱، پاییز و زمستان ۱۳۷۰ و بهار ۱۳۷۱، ش ۵ و ۶ و ۷، صص ۱۴۳-۱۵۵.
- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۷). **گلستان**. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چاپ ۸. تهران: خوارزمی.
- سنایی، مجدودبن آدم. (۱۳۸۷). **حدیقه الحقیقه**. تصحیح و تحشیه محمّتی مدرّس رضوی. چاپ ۷. تهران: دانشگاه تهران.
- سنایی، مجدودبن آدم. (۱۳۸۵). **دیوان سنایی**. به سعی و اهتمام محمدتقی مدرّس رضوی. چاپ ۶. تهران: انتشارات سنایی.
- عطار، فریدالدین. (۱۳۸۳). **منطق الطیر**. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- عطار، فریدالدین. (۱۳۸۶). **مصیبت‌نامه**. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ ۳. تهران: سخن.
- عطار، فریدالدین. (۱۳۸۸). **الهی‌نامه**. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ ۵. تهران: سخن.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر. (۱۳۸۶). **قابوسنامه**. چاپ ۱۵. تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.

- عوفی، محمد. (۱۳۸۴). **جوامع الحکایات و لوامع الروایات**. به کوشش جعفر شعار. چاپ ۸. تهران: علمی و فرهنگی.
- غزالی، امام محمد. (۱۳۸۱). **کیمیای سعادت**. تصحیح احمد آرام. چاپ ۸. تهران: انتشارات گنجینه.
- غزالی، امام محمد. (۱۳۶۳). **فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام**. تصحیح عباس اقبال آشتیانی. تهران: کتابخانه سنائی و طهوری.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۸). **شاهنامه**. کوشش سعید حمیدیان. چاپ ۱۰. تهران: قطره.
- مسعود سعد سلمان. (۱۳۶۴). **دیوان**. تصحیح مهدی نوریان. اصفهان: انتشارات کمال.
- نظام الملک، (خواجه ...). (۱۳۶۴). **سیاست نامه**. به اهتمام هیوبرت دارک. چاپ ۲. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- همایی، جلال الدین. (۱۳۸۷). **غزالی نامه**. چاپ ۲. تهران: نشر هما.
- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۷). **لیلی و مجنون**. به کوشش سعید حمیدیان. چاپ ۸. تهران: قطره.